

مگر چه می شود مصباح یزدی وزیر ارشاد بشود

گفت و گو با حجت الاسلام و المسلمین حسنی، نماینده ولی فقیه و امام جمعه ارومیه

ماه ها بود که در فکر گفت و گویی مفصل با حجة الاسلام حسنی امام جمعه ارومیه بودم. قرار بود این گفت و گو برای کتابی آماده شود. ایشان به راحتی پذیرفتند. فقط مانده بود آخرین قرار و تعیین تاریخ مسافرت. در آخرین تماس ایشان اشاره کردند که فعلاً چندان حال و حوصله گفت و گویی چنین مفصل را ندارند. جریان را با برادر و دوست عزیزم سید عبدالجواد موسوی در میان گذاشتم و قرار شد که به هر حال سر زده و بدون اطلاع قبلی به ارومیه برویم. با اخلاقی که از آقای حسنی سراغ داشتیم بعید می دانستیم که ما را دست خالی روانه تهران کند. این شد که روز پنجشنبه ساعت ۵ صبح با دو بلیت هواپیما به مقصد ارومیه در دست همدیگر را در فرودگاه ملاقات کردیم. ساعتی بعد با کوله باری از سؤال های گوناگون در فرودگاه ارومیه از هواپیما پیاده شدیم.

راننده تاکسی فرودگاه جانبازی ۵۰٪ بود که وقتی از نیت سفرمان به ارومیه مطلع شد، با گشاده رویی تمام به ما کمک کرد و ما به منزل آقای حسنی که حتی آدرسش را هم نداشتیم برد.

در راه کلی از ارادتش به آقای حسنی و خصوصیات اخلاقی ایشان حرف زد. کمی هم از روزنامه صبح امروز گله کرد و مدعی بود که سخنان امام جمعه را با تحریف چاپ می کرده است. به او گفتیم که سرزده به سراغ حاج آقا می رویم و نمی دانیم با ما گفت و گو می کند یا نه. راننده به ما امیدواری فراوان داد و گفت شما مهمان حاج آقا هستید و مطمئن باشید که شما را دست خالی روانه نمی کند.

منزل آقای حسنی در یکی از کوچه های بلوار شیخ تپه بود. نمای همه خانه های کوچه از آجرهای تزئینی یا سنگ پوشیده شده بود. تنها

خانه ای که سادگی اش کاملاً توی چشم می زد منزل ایشان بود با دیوارهایی که آجر و سیمان آن حکایت از ساده زیستی ساکنان و صاحب آن داشت. سربازی که با اسلحه جلوی در بود، پیرمردی را صدا زد.

پیرمرد پیغام ما را به داخل خانه برد و خیلی زود برگشت و گفت که حاج آقا ساعت ۱۰/۵ در مصلاهی شهر هستند و می توانیم ایشان را آنجا

من هم مانند بسیاری از خلق خدا حجة الاسلام حسنی را از طریق چاپ سخنان مثله شده و گاه تحریف شده ایشان در برخی روزنامه های صبح می شناختم. اما چهره ای که روزنامه ها از دیگران ترسیم می کنند چهره دلخواه گردانندگان روزنامه است نه چهره حقیقی شخص. به ویژه آنجا که پای اهداف و اغراض سیاسی در میان باشد. با علم به همین نکته بود که وقتی دوست عزیزم شهرام شکبیا پیشنهاد کرد تا در سفر به ارومیه و گفت و گو با آقای حسنی او را همراهی کنم با کمال میل پذیرفتم. حاصل آن گفت و گو هم اینک در پیش روی شماست. بی هیچ کم و کاستی.

امیدوارم این گفت و گو بتواند تا حدودی چهره این شخص را - که در آغاز هر هفته نقل سخنانش خوانندگان بسیاری دارد - روشن سازد. این راهم از یاد نبریم که آنچه او بر زبان می آورد مکنونات قلبی بسیاری از بزرگان و زعمای قوم است. صداقت و صراحت او را ارج می نهیم و بابت اعتماد و اطمینانش به ما از او سپاسگزاریم.

سید عبدالجواد موسوی

ملاقات کنیم.

ساعت ۱۰/۵ کنار در مصلا بودیم. عده ای حدود ۲۰ نفر هم داخل مصلا منتظر ایشان بودند. بعد از بازرسی بدنی وارد محوطه شدیم. روحانی خوشرویی را داخل محوطه دیدیم که ما را راهنمایی کرد تا در دفتر منتظر حاج آقا باشیم. بعداً فهمیدیم که ایشان مسئول دفتر آقای حسنی است. جماعت ۲۰ نفره مدیران و کارمندان دارایی ارومیه بودند که به مناسبت نزدیکی هفته مالیات به دیدار امام جمعه آمده بودند. دور تا دور دفتر را صندلی چیده بودند و همه نشسته بودیم. چند دقیقه بعد حاج آقای حسنی آمد و با همه سلام و احوالپرسی کرد. گفت هوای دفتر گرم است و پیشنهاد کرد که همه داخل مصلا برویم که خنک تر است.

همه گوشه ای از مصلا دور هم نشستیم. یکی از مدیران دارایی گزارشی را خواند و از آقای حسنی خواست که در نماز جمعه درباره پرداخت مالیات به مردم تذکراتی بدهد. ایشان صحبت هایی در مورد دولت و مالیات و مسائل فرهنگی فرمودند که چون از ایشان اجازه ای در باب بازتاب آنها نگرفته ایم از بیانشان معذوریم. بعد از جلسه ایشان با حوصله به حرف های

ما گوش کردند و بعد از ما پرسیدند که: شما طرفدار دین سالاری هستید یا مردم سالاری؟ چه جوابی می توانستیم بدهیم؟ آقای حسنی شروع کردند به صحبت و گلایه از اوضاع فرهنگی مملکت. چندین بار هم به شوخی گفتند: حجابیان بر وزن نجاریان. حاج آقا حرف خودش را می زد و چندان اعتنایی به سخنان ما نداشت. تقاضای مصاحبه را برای چندمین بار تکرار کردیم و گفتیم که حاج آقا ما از تهران آمده ایم، ما را دست خالی بر نگردانید. ایشان خیلی آرام و قاطعانه گفتند: حوصله مصاحبه را ندارم، شما هم بهتر است برگردید تهران.

گفتم: حاج آقا حداقل یک گفت و گوی کوتاه! گفت: من الان کار دارم. حوصله هم ندارم. باید بروم روستا. فردا هم باید با جوانان دیداری داشته باشم. پس از آن هم باید نماز جمعه را بخوانم. بعد از ظهر هم می خواهم بروم تهران. این گفت و گوی شما هم بماند برای زمستان.

ساعت نزدیک به ۱۰ شب بود که دوباره با منزل حاج آقا تماس گرفتم. طبق معمول با خوشرویی برخورد کرد از ایشان اجازه خواستم تا اگر می شود فردا در جلسه دیدار با جوانان، ما نیز حضور داشته باشیم. به راحتی پذیرفت.

صبح سر ساعت یازده به مصلا رفتیم. جوانان برای گفت و گو نیامده بودند. گویا قسمت بود که ما با حاج آقا مصاحبه کنیم.

شهرام شکبیا